پاسخ حلی

اما جواب حلّی و اصلی مربوط به سؤال مهمی می‌شود که در بند هفتم نوشتار قبلی[1] مطرح کردم و گفتم رسوب زدایی عجیب دارد ، یعنی رسوبات همراه شده با یک مفهوم که در استدلالات علمی باعث اشتباهات عجیب می‌شود ، و اگر توفیق بود از همین مطلب در برهان فرار رابطه و برهان مرجعیت مطلق و برهان از او به سوی او ، بر اثبات خداوند استفاده خواهم کرد ، و اکنون با بیان دو مقدمه آنرا توضیح می‌دهم:

[مقدمه ۱: مقابله و پیدایش مفاهیم در ذهن]

1- پیدایش و ظهور مفاهیم و معانی در بساط عقل، تنها بوسیله مقابله است ، اگر بچه از بدو تولّد هرگز تاریکی نبیند روشنایی هم برای او مفهومی ندارد ، و هر مفهومی که تنها یک مقابل دارد امر آن دائر بین وجود و عدم در ذهن است ، به مقابله می‌آید و وقتی آمد دیگر ابهام در او معنی ندارد ، ولی مفهومی که چندین مقابل دارد می‌تواند به لحاظ یکی از مقابلها در ذهن بیاید ولی تنها به وجهی ادراک شده است و هنوز وجوه دیگری دارد که تنها با مقابلهای خود ادراک می‌شود.

این مفاهیم آلات عقل در ادراکات اوست و عقل از مفاهیم واضح که تنها یک یا دو مقابل دارند و همین رمز وضوح آنهاست بسیار استفاده می‌کند ، و یکی از مهمترین آنها دو مفهوم متقابل وجود و عدم (هستی و نیستی) است ، اما اینها دو رقیبی دارند که شاید نقش بالاتری ایفا می‌کنند و آن دو مفهوم صحیح و غلط (درست و نادرست) است ، ولی اکنون با واضح شدن بسیاری از حیثیات دقیق ، جدا کردن این مفاهیم چندان مشکل نیست ، مثلا میدانیم وجود و عدم دو مفهوم فلسفی است اما صحیح و غلط دو مفهوم منطقی است و موطن اتصاف اولی خارج از ذهن و دومی در ذهن است.

[مقدمه ۲: توصیف؛ اشاره]

2- مطلبی که از نظر من بسیار با اهمیت است و کمتر در مباحث علمی روی آن تاکید می‌شود این است که ذهن با عناصر ذهنی دو رفتار دارد گاهی به وسیله آنها توصیف می‌کند و گاهی اشاره به امری می‌کند و گاهی ترکیبی بین این دو است ، مثال واضح آن کلمه زیبا است که گاهی حالت وصفی دارد و گاهی اسم است برای فردی که چه بسا زیبا هم نباشد ولی مهم آن است که وقتی ذهن در حالت اسمی از او استفاده می‌کند ولو بسیار زیبا هم باشد اصلا توجه به وصف زیبایی او ندارد (مثل مادرش که در روز بارها او را صدا می‌زند) و تنها و تنها به یک وجود خارج از ذهن اشاره می‌کند.

[وجود وصفی؛ وجود اشاری]

و مقصود اصلی از این دو مقدمه این است که گاهی ذهن به وسیله لفظ وجود توصیف می‌کند و گاهی اشاره می‌کند به امری که ادراکی شهودی از آن دارد ولی مفهومی برای آن ندارد و لذا از مفهوم وجود به جای استفاده توصیفی استفاده ابزاری می‌کند چون چاره‌ای ندارد و مناسبترین مفهوم را مفهوم «وجود» ای بردار منطقی او مفهوم «درست» می‌یابد که از آنها استفاده کند برای تنها اشاره کردن

به عنصر شهودی خود.

و رمز اینکه شهود دارد اما اصلا مفهومی از آن ندارد این است که آن عنصر شهودی مقابل ندارد ولی واقعیت تردید ناپذیر است.

اکنون با یک مثال مقصود خود را توضیح میدهم: از یک شخص معمولی سؤال کنید و او را در این پارادوکس قرار دهید: ببین نان در سفره نیست ، آیا نبودن نان را به چشم خود میبینی؟ میگوید آری ، بگویید: پس این نبودن نان ، هست و نمیتوانی هستی نبودن نان را انکار کنی! از طرفی چگونه نبودن هست؟! نبودن نبود است نه بود!!

اگر دقت کنیم میابیم اینکه میگوییم نبود نان هست یعنی واقعیت دارد و امر صحیح و درست و ثابتی است و هیچ گاه منظور ما حالت توصیفی مفهوم وجود نیست بلکه حالت اشاری آن به امور شهودی واقعیت دار است که اصلا مقابل ندارد ، حتی اگر بگوییم مقابل اینها باطل و نادرست است میبینیم نادرستی یک امر نادرست حتما درست است ، و درستی آخر ، امری شهودی است که چون مقابل ندارد قابل تبدیل به یک مفهوم ذهنی نیست لذا ذهن مفهوم مناسب آنرا انتخاب میکند و تنها به وسیله آن اشاره به آن امر شهودی میکند.

[اوسعیت نفس الامر از وجود]

از این بیان نتیجه میگیریم که **ظرف واقعیات و حقائق فراتر از ظرف وجود است** و اگر به وسیله مفهوم وجود اشاره به ظرف حقائق کنیم منظور ما از این که (حقائق هستند) این است که ما آنها را باور داریم و قابل تشکیک نیستند نه اینکه آنها را به موجودیت وصفی که مقابل عدم است متصف کنیم ، و تاکید میکنم که واقعیت امر این است که **به وسیله مفهوم وجود اشاره میکنیم** و این حرف را دقیق نمیدانم که بگوییم در مفهوم وجود توسعه میدهیم ، خیر ، اگر توسعه بدهیم باز مفهوم جدیدی به دست میآید که ناچار باید مقابل داشته باشد و این هر چند در مرحله اول سیر در حقائق میتواند کارآیی داشته باشد ولی در نهایت نمیتواند آن باور ما به امر شهودی که اصلا مقابل ندارد را تبیین کند.

---

[1] عبارت بند هفتم و بندهای بعد از آن:

«۷- سؤالی بسیار مهم که رسوب ذایی حیرت آور دارد: اگر اصل تناقض درست است آیا موجود هم هست؟ اگر نیست چرا؟

8- چگونه این احتمال را دفع کنیم که شاید خود این اصل مشتمل بر تناقض باشد؟ ولی هنوز معلوم نشده است؟

9- آیا اصل تناقض را ذهن ما درک می کند یا فقط ادّعا می کند؟ اگر درک می کند چه را درک می کند؟

10- آیا محور اصل تناقض بر وجود و عدم است یا درست و غلط؟

قبل از ادامه بحث این نکته را متذکّر شوم که مقصود من انکار اصل تناقض نیست بلکه ضابطه مند کردن و حاکم کردن آن در محدوده خودش است نه اینکه به عنوان یک اصل فرا منطقی همه را به دنبال خود بکشد.(مقاله با خدایی گام به گام، بخش دوم)

بازبینی #1
ایجاد شده 18 ژانویه 2025 06:49:19 توسط khoddami
به روزرسانی شده 18 ژانویه 2025 06:51:05 توسط khoddami